در تاریخ ۰۳ آبان ۱۴۰۱
اشتراک

جلسه 25

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه در بیان معنای محکم و متشابه فرمود: پس از تتبع به این نتیجه می‌رسیم که ریشه اکثر فرقه‌های باطل و مذاهب جعلی بعد از زمان پیامبر اکرم(ص) در تبعیت از متشابهات قرآن کریم است. این افراد بدون توجه به محکمات قرآن کریم و قاعده لزوم رجوع متشابه به محکم، اکتفا به متشابهات نموده‌اند. به تصریح ایشان مقاصد الشریعة و این مبنا که مقصود اصلی از تشریع اصلاح امور مردم بوده و در هر زمان اصلاح امور مردم به سبب قواعد و قوانین دیگری است، ریشه در همین نوع برخورد با آیات دارد.

در بحث مقاصد الشریعة آیاتی مطرح شده بود که در آن‌ها به تعدی کننده از احکام مذکور اوصافی مانند کافر، فاسق و ظالم اطلاق شده بود. تمامی این آیات محکمات برای آیات الاحکام هستند؛ با این توضیح که خداوند متعال احکامی در رابطه با طلاق، نماز، روزه، خمس، زکات، حجاب و... ذکر نموده‌است که آیه مذکور صرف نظر از بحث قضایای حقیقیه و خارجیه می‌فرماید: تا روز قیامت هیچ کس نباید از حدود الهی تجاوز نماید؛ مثلاً حکم لزوم حجاب یا حرمت ربا مسلماً موجود است بنابراین نمی‌توان گفت چون اقتصاد خصوصاً اقتصاد سرمایه داری مبتنی بر ربا است پس در مواردی ربا باید حلال باشد.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی

مرحوم علامه(ره) در ادامه به برخی نکات اخلاقی موجود در این آیات اشاره نموده و می‌فرماید: علت شدید و آکد بودن نهی از تبعیت متشابه در آیه محل بحث این است که به سبب آن، رکنی از ارکان دین منهدم شده و منجر به الحاد در آیات قرآن کریم می‌شود چرا که احکام به خداوند متعال نسبت داده شده‌است. پس هر کس با آن‌ها مخالفت نموده و مثلاً بگوید این احکام مربوط به زمان یا مکان خاصی است از آن‌جا که یکی از مصادیق قول به غیر علم محسوب می‌شود، مشمول حکم مذکور است. شدت نهی در برخی دیگر از آیات قرآن کریم مانند «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»[1] و «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»[2] نیز وجود دارد.

البته باید توجه داشت که همگی در معرض چنین برداشت‌های ناصواب از آیات کریم هستیم و نمی‌توان گفت اختصاص به خوارج یا صوفیه دارد. گرفتاری عالمی که از متشابهات تبعیت نموده و احکام را تغییر دهد از هزاران قاتل و جانی بدتر است چون جنایت منحصر در قتل یک انسان نیست بلکه ذبح و تغییر احکام خدای متعال به مراتب از آن بدتر است. فقیه شخصی مانند مرحوم امام(ره) بود که در احوال ایشان ذکر شده‌است زمانی یکی از بستگان ایشان به جهت وجود مشکلاتی درصدد سقط حَمل خود بود. ایشان با این‌که به جزئیات زندگی آن شخص احاطه داشت اما در عین حال فرمود: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»[3]

ایشان در ادامه می‌فرماید: علت ابتلا به انحراف در قلب و ابتغاء در فتنه «الركون إلى الدنيا و الإخلاد إلى الأرض و اتباع الهوى» است. در حال حاضر نیز چنین مسائلی متأسفانه وجود دارد. یک شخص به این جهت که عناوینی مانند روشن فکر یا زمان شناس به وی اطلاق شده و از او تعریف نمایند حاضر است احکام را تغییر دهد.

سپس برای حل و مرتفع شدن این مشکل راهکاری پیشنهاد داده و می‌فرماید: انسان در مواجه با قرآن کریم و بیان معنا یا بیان فتوی فقهی همواره باید به یاد قیامت باشد همان‌گونه که در آیه «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ»[4] و همچنین آیه محل بحث با تعبیر «رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ» چنین مطلبی از قول راسخان در علم ذکر شده‌است.[5]

البته تغییر احکام با مسئله دخالت عنصر زمان و مکان در اجتهاد و متفاوت است و برخی به جهت بی اطلاعی یا کم اطلاعی چنین برداشت نموده‌اند که اگر زمانی شطرنج حرام بود و زمان دیگر حلال شد، وهن به دین اتفاق افتاده‌است حال آن‌که موضوع حرمت در شطرنج آلت قمار و موضوع حلیت آلت ورزش بودن است.

یا مثلاً برخی می‌گویند اگر عنصر زمان و مکان در اجتهاد دخالت دارد پس فقیه می‌تواند اوقات نماز را تغییر دهد حال آن‌که چنین برداشت‌های سطحی صحیح نبوده و به هیچ وجه نمی‌توان گفت به علت بالا یا پایین بودن دمای هوا اوقات نماز را می‌توان تغییر داد.

بیان تفاوت میان تشابه و تأویل

مرحوم صاحب کتاب المیزان(ره) در ادامه می‌فرماید: برخی میان تشابه و تأویل خلط نموده و مرتکب دو اشتباه شده‌اند: الف- تأویل را به اراده خلاف ظاهر معنا نموده‌اند. ب- تأویل را اختصاص به متشابهات داده‌اند. ایشان در ادامه به آیاتی استشهاد نموده‌است که از آن‌ها به خوبی استفاده می‌شود تأویل شامل کل آیات محکم و متشابه می‌شود.

مرحوم علامه(ره) در ابتدای بحث می‌فرماید: تأویل از ماده «أول» است. سپس می‌فرماید: «فتأويل المتشابه هو المرجع الذي يرجع إليه، و تأويل القرآن هو المأخذ الذي يأخذ منه معارفه.» در ادامه به چهار احتمال از ده احتمالی که مهم‌تر هستند پرداخته و همه را مورد مناقشه قرار می‌دهند.

ایشان می‌فرماید: مفاد آیه «وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ»[6] این است که تمام جزئیات برای مردم بیان شده‌است چون کتاب نور بوده و برای هدایت مردم می‌باشد، اما در عین حال مورد عمل قرار نمی‌گیرد. خداوند متعال در آینده تأویل را به کتاب نسبت داده و می‌فرماید: آیا منتظر تأویل این کتاب هستید؟! سپس می‌فرماید: روزی –یعنی قیامت- فرا خواهد رسید که کتاب تأویل می‌شود و آن‌چه رسل بیان نموده‌اند اعم از وجود خدای متعال، معاد و... مورد تأیید شما قرار می‌گیرد.

عده‌ای در بیان معنای تأویل در این آیه گفته‌اند: اگر آیه یا اخبار انبیاء مطابقی در خارج داشت مانند إخبار از جهنم، از قبیل تأویل هستند.

مرحوم علامه(ره) در اشکال می‌فرماید: لازمه بیان مذکور این است که تأویل اختصاص به آیات مخبره از صفات خداوند متعال و آنچه در روز قیامت محقق می‌شود داشته باشد، حال آن‌که در قرآن کریم کل آیات اعم از آیات متضمن تشریع، آیاتی که مطابق با حکم صریح عقل هستند، آیاتی که مشتمل بر مسائل اخلاقی هستند یا آیاتی که مشتمل بر قصص انبیاء و امت‌های سابق هستند

متصف به تأویل شده‌اند و در عین حال مطابقی در روز قیامت ندارند.

ایشان در ادامه آیه «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ»[7] مطرح نموده و می‌فرماید: مقصود این است که قرآن افترا نبوده و این‌ها چیزی که به آن علم ندارند را تکذیب نموده‌اند. خداوند متعال در ادامه می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.»[8] در این آیه نیز کلمه تأویل به کتاب اضافه شده‌است.

قول دوم در معنای تأویل این است که تأویل را توسعه داده و بگوئیم تأویل چیزی است که کلام بر آن تکیه دارد؛ مثلاً در جملات خبری، مخبر به تأویل آن است اعم از این‌که در گذشته باشد مانند قصص انبیاء یا در آینده باشد مانند قضایای روز قیامت و صفات خداوند متعال. همچنین در جملات انشائی امر عینی که مشتمل بر ملاکات و مصالح بوده و کلام بر آن اعتماد دارد تأویل است؛ مانند آیه «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»[9] که علت خالی نگذاشتن پیمانه و استفاده از ترازوی درست مصلحت مترتب بر آن یعنی تحقق عدالت در میان بشر است.

مرحوم طباطبائی دو اشکال نسبت به این احتمال بیان نموده‌است:

اشکال اول: از ظاهر آیه چنین استفاده می‌شود که تأویل مترتب بر امر تشریعی نیست تا گفته شود در تأویل انشائیات مصلحت وجود دارد. بلکه تأویل مربوط به امر عینی واقعی خارجی است که مترتب بر فعلی دیگر می‌شود؛ به این بیان که اصل ایفاء الکیل تأویل دارد نه امری که متوجه به آن شده‌است در حالی‌که طبق بیان مذکور تأویل مربوط به امر تشریعی شده‌است.

اشکال دوم: هر چند تأویل به معنای رجوع است اما به هر رجوعی تأویل گفته نمی‌شود؛ مثلاً رجوع مرئوس به رئیس یا رجوع فرزند به مادر یا رجوع اعداد به واحد تأویل محسوب نمی‌شود.

در ادامه و برای روشن شدن مطلب قضیه‌ی موسی و خضر علی نبینا و آله و علیهما السلام را بیان نموده و می‌فرماید: مقصود از تأویل در آیه «سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»[10] بیان امر واقعی خارجی که در باطن آیات بوده‌است می‌باشد.

یا در قضیه رؤیای حضرت یوسف که ایشان پس از سجده نمودن برادرانش فرمود: «وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ»[11] یا در زندان و تعبیر رؤیای آن شخص زندانی یا در مورد قول خدای متعال که فرمود «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»[12] همگی مربوط به امور عینی واقعی بوده و مقصود این است که خواب به چه چیزی بازگشت دارد. بنابراین نسبتشان مانند نسبت معنا به صورت یا ماده به فعل یا متمثل به مثال می‌باشد. این‌که در قرآن کریم تعبیر «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»[13] ذکر شده نیز اشاره به همین دارد. در نتیجه تأویل ارتباط به مفهوم نداشته و مربوط به امر عینی خارجی است در مقابل متشابه مربوط به معنا و مفهوم است.[14]

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

---

[1]. مائده، 51.

[2]. شوری، 23.

[3]. طلاق، 1.

[4]. ص، 29.

[5]. «و أنت إذا تتبعت البدع و الأهواء و المذاهب الفاسدة التي انحرف فيها الفرق الإسلامية عن الحق القويم بعد زمن النبي ص سواء كان في المعارف أو في الأحكام وجدت أكثر مواردها من اتباع المتشابه، و التأويل في الآيات بما لا يرتضيه الله سبحانه. ففرقة تتمسك من القرآن بآيات للتجسيم، و أخرى للجبر، و أخرى للتفويض و أخرى لعثرة الأنبياء، و أخرى للتنزيه المحض بنفي الصفات، و أخرى للتشبيه الخالص و زيادة الصفات، إلى غير ذلك، كل ذلك للأخذ بالمتشابه من غير إرجاعه إلى المحكم الحاكم فيه. و طائفة ذكرت: أن الأحكام الدينية إنما شرعت لتكون طريقا إلى الوصول فلو كان هناك طريق أقرب منها كان سلوكه متعينا لمن ركبه فإنما المطلوب هو الوصول بأي طريق اتفق و تيسر، و أخرى قالت إن التكليف إنما هو لبلوغ الكمال، و لا معنى لبقائه بعد الكمال بتحقق الوصول فلا تكليف لكامل. و قد كانت الأحكام و الفرائض و الحدود و سائر السياسات الإسلامية قائمة و مقامة في عهد رسول الله ص لا يشذ منها شاذ ثم لم تزل بعد ارتحاله (ص) تنقص و تسقط حكما فحكما، يوما فيوما بيد الحكومات الإسلامية، و لم يبطل حكم أو حد إلا و اعتذر المبطلون: أن الدين إنما شرع لصلاح الدنيا و إصلاح الناس، و ما أحدثوه أصلح لحال الناس اليوم، حتى آل الأمر إلى ما يقال: إن الغرض الوحيد من شرائع الدين إصلاح الدنيا بإجرائها، و الدنيا اليوم لا تقبل السياسة الدينية و لا تهضمها بل تستدعي وضع قوانين ترتضيها مدنية اليوم و إجراءها، و إلى ما يقال إن التلبس بالأعمال الدينية لتطهير القلوب و هدايتها إلى الفكرة و الإرادة الصالحتين، و القلوب المتدربة بالتربية الاجتماعية، و النفوس الموقوفة على خدمة الخلق في غنى عن التطهر بأمثال الوضوء و الغسل و الصلوة و الصوم. إذا تأملت في هذه و أمثالها و هي لا تحصى كثرة و تدبرت في قوله تعالى: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ الآية، لم تشك في صحة ما ذكرناه، و قضيت بأن هذه الفتن و المحن التي غادرت الإسلام و المسلمين لم تستقر قرارها إلا من طريق اتباع المتشابه، و ابتغاء تأويل القرآن. و هذا و الله أعلم هو السبب في تشديد القرآن الكريم في هذا الباب، و إصراره البالغ على النهي عن اتباع المتشابه و ابتغاء الفتنة و التأويل و الإلحاد في آيات الله و القول فيها بغير علم و اتباع خطوات الشيطان فإن من دأب القرآن أنه يبالغ في التشديد في موارد سينثلم من جهتها ركن من أركان الدين فتنهدم به بنيته كالتشديد الواقع في تولي الكفار، و مودة ذوي القربى، و قرار أزواج النبي، و معاملة الربا، و اتحاد الكلمة في الدين و غير ذلك. و لا يغسل رين الزيغ من القلوب و لا يسد طريق ابتغاء الفتنة اللذين منشؤهما الركون إلى الدنيا و الإخلاد إلى الأرض و اتباع الهوى إلا ذكر يوم الحساب كما قال تعالى: «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ»: ص- 26، و لذلك ترى الراسخين في العلم المتأبين تأويل القرآن بما لا يرتضيه ربهم يشيرون إلى ذلك في خاتمة مقالهم حيث يقولون: رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ.» الميزان فى تفسير القرآن، ج3، ص: 41 و 42.

[6]. اعراف، 53.

[7]. يونس، 37.

[8]. يونس، 39.

[9]. اسراء، 35.

[10]. كهف، 78.

[11]. يوسف، 100.

[12]. يوسف، 6.

[13]. عنكبوت، 43.

[14]. «و التأويل من الأول و هو الرجوع فتأويل المتشابه هو المرجع الذي يرجع إليه، و تأويل القرآن هو المأخذ الذي يأخذ منه معارفه. و قد ذكر الله سبحانه لفظ التأويل في موارد من كلامه فقال سبحانه: «وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ»: الأعراف- 53، أي بالحق فيما أخبروا به و أنبئوا أن الله هو مولاهم الحق، و أن ما يدعون من دونه هو الباطل، و أن النبوة حق، و أن الدين حق، و أن الله يبعث من في القبور، و بالجملة كل ما يظهر حقيقته يوم القيامة من أنباء النبوة و أخبارها. و من هنا ما قيل: إن التأويل في الآية هو الخارج الذي يطابقه الخبر الصادق كالأمور المشهودة يوم القيامة التي هي مطابقات (اسم مفعول) أخبار الأنبياء و الرسل و الكتب. و يرده: أن التأويل على هذا يختص بالآيات المخبرة عن الصفات و بعض الأفعال و عن ما سيقع يوم القيامة، و أما الآيات المتضمنة لتشريع الأحكام فإنها لاشتمالها على الإنشاء لا مطابق لها في الخارج عنها، و كذا ما دل منها على ما يحكم به

صريح العقل كعدة من أحكام الأخلاق فإن تأويلها معها، و كذا ما دل على قصص الأنبياء و الأمم الماضية فإن تأويلها على هذا المعنى يتقدمها من غير أن يتأخر إلى يوم القيامة مع، أن ظاهر الآية يضيف التأويل إلى الكتاب كله لا إلى قسم خاص من آياته. و مثلها قوله تعالى: «وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرى إلى أن قال: أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ إلى أن قال: بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ»: يونس- 39، و الآيات كما ترى تضيف التأويل إلى مجموع الكتاب. و لذلك ذكر بعضهم أن التأويل هو الأمر العيني الخارجي الذي يعتمد عليه الكلام، و هو في مورد الأخبار المخبر به الواقع في الخارج، إما سابقا كقصص الأنبياء و الأمم الماضية، و إما لاحقا كما في الآيات المخبرة عن صفات الله و أسمائه و مواعيده و كل ما سيظهر يوم القيامة، و في مورد الإنشاء كآيات الأحكام المصالح المتحققة في الخارج كما في قوله تعالى: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»: إسراء- 35، فإن تأويل إيفاء الكيل و إقامة الوزن هو المصلحة المترتبة عليهما في المجتمع و هو استقامة أمر الاجتماع الإنساني. و فيه أولا: أن ظاهر هذه الآية: أن التأويل أمر خارجي و أثر عيني مترتب على فعلهم الخارجي الذي هو إيفاء الكيل و إقامة الوزن لا الأمر التشريعي الذي يتضمنه قوله. وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَ زِنُوا الآية، فالتأويل أمر خارجي هو مرجع و مآل لأمر خارجي آخر فتوصيف آيات الكتاب بكونها ذات تأويل من جهة حكايتها عن معان خارجية (كما في الإخبار) أو تعلقها بأفعال أو أمور خارجية (كما في الإنشاء) لها تأويل، فالوصف وصف بحال متعلق الشيء لا بحال نفس الشيء. و ثانيا: أن التأويل و إن كان هو المرجع الذي يرجع و يئول إليه الشيء لكنه رجوع خاص لا كل رجوع، فإن المرئوس يرجع إلى رئيسه و ليس بتأويل له، و العدد يرجع إلى الواحد و ليس بتأويل له، فلا محالة هو مرجع بنحو خاص لا مطلقا. يدل على ذلك قوله تعالى في قصة موسى و الخضر (ع): «سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً»: الكهف- 78، و قوله تعالى: «ذلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً»: الكهف- 82، و الذي نبأه لموسى صور و عناوين لما فعله (ع) في موارد ثلاث كان موسى (ع) قد غفل عن تلك الصور و العناوين، و تلقى بدلها صورا و عناوين أخرى أوجبت اعتراضه بها عليه، فالموارد الثلاث: هي قوله تعالى: «حَتَّى إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَها»: الكهف- 71، و قوله تعالى: «حَتَّى إِذا لَقِيا غُلاماً فَقَتَلَهُ»: الكهف- 74، و قوله تعالى: «حَتَّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقامَهُ»: الكهف- 77. و الذي تلقاه موسى (ع) من صور هذه القضايا و عناوينها قوله: «أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً»: الكهف- 71، و قوله: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً»: الكهف- 74، و قوله: «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً»: الكهف- 77. و الذي نبأ به الخضر من التأويل قوله: «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً، وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ، وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»: الكهف- 82، ثم أجاب عن جميع ما اعترض عليه موسى (ع) جملة بقوله: «وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»: الكهف- 82، فالذي أريد من التأويل في هذه الآيات كما ترى هو رجوع الشيء إلى صورته و عنوانه نظير رجوع الضرب إلى التأديب و رجوع الفصد إلى العلاج، لا نظير رجوع قولنا: جاء زيد إلى مجيء زيد في الخارج. و يقرب من ذلك ما ورد من لفظ التأويل في عدة مواضع من قصة يوسف (ع) كقوله تعالى: «إِذْ قالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي ساجِدِينَ»: يوسف- 4، و قوله تعالى: وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّي حَقًّا»: يوسف- 100، فرجوع ما رآه من الرؤيا إلى سجود أبويه و إخوته له و إن كان رجوعا لكنه من قبيل رجوع المثال إلى الممثل، و كذا قوله تعالى: «وَ قالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرى سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ، يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَعْبُرُونَ، قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِينَ، وَ قالَ الَّذِي نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنا إلى أن قال: قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ»: يوسف- 48. و كذا قوله تعالى: «وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّي أَرانِي أَعْصِرُ خَمْراً، وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ إلى أن قال: يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُما فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ»: يوسف- 41. و كذا قوله تعالى: «وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ»: يوسف- 61، و قوله تعالى: «وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ»: يوسف- 21، و قوله تعالى: وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ»: يوسف- 101، فقد استعمل التأويل في جميع هذه الموارد من قصة يوسف (ع) فيما يرجع إليه الرؤيا من الحوادث، و

هو الذي كان يراه النائم فيما يناسبه من الصورة و المثال، فنسبة التأويل إلى ذي التأويل نسبة المعنى إلى صورته التي يظهر بها، و الحقيقة المتمثلة إلى مثالها الذي تتمثل به، كما كان الأمر يجري هذا المجرى فيما أوردناه من الآيات في قصة موسى و الخضر (ع)، و كذا في قوله تعالى: وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ إلى قوله وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا الآية: إسراء- 35.» الميزان فى تفسير القرآن، ج3، ص: 23 تا 26.